

قادر میسازد باینکه بتواند خانه و کشور خود را خوب اداره کند چنانکه شایسته یک مرد حق و حساب دان است . پس فکر کن بین او را بنزد که بفرستیم که از همه بهتر باشد . بنا بر آنچه پیش از این گفتیم ، باید بنزد کسانی بفرستیم که خود را معلم تقوی معرفی میکنند و حاضرند بهر کس که بآنها مراجعه کند آنرا تعلیم دهند و در مقابل حق الزحمه بگیرند .

آنی توس - سقراط ، منظور ت کدام کسانیست ؟

سقراط - تو خود میدانی که اینها همان کسانیست که

سوفیست نامیده میشوند .

آنی توس - سقراط ، این حرف را تزن ، خدا نکند

که بکسی ، اعم از دوست یا خویش ، همشهری یا بیگانه ، این دیوانگی دست دهد که بنزد اینها رود و خود را نائفص کند . زیرا اینها جز اینکه مردم را فاسد و نائفص کنند ، کاری از دستشان بر نمی آید

سقراط - آنی توس ، منظور ت چیست ؟ میخواهی بگویی

که بین همه کسانی که ادعا میکنند که میتوانند چیز مفیدی

بدیگران یاد دهند ، فقط همین سوفیست‌ها هستند که مردم را فاسد می‌سازند و در عین حال بدون حجب و شرم اجرت نیز می‌طلبند ؟ نمیدانم چطور میتوانم گفته‌ی ترا باور کنم . زیرا « پروتاگوراس » به تنهایی از این طریق بمراتب بیش از « فایدیاس » که آن مجسمه‌های زیبا را بوجود آورده و حتی بیش از ده مجسمه ساز دیگر پول بدست آورده است . بین چه حرف عجیبی می‌زنی : اگر يك پینه دوز یا رفوگر ، کفشها و لباسهای مردم را که برای تعمیر بآنها داده می‌شود بجای تعمیر ، خرابتر کنند ، ممکن نیست چنین چیزی مخفی بماند و آن پینه دوز یا رفوگر در مدت کوتاهی از گرسنگی نمیرند . و حال آنکه « پروتاگوراس » قریب چهل سال مشغول تعلیم بود و اگر او شاگردان خود را فاسد ساخته و بوضع بدتر از موقعیکه آنها را بشاگردی پذیرفت در آورده بود ، در این صورت گمان می‌کنی تمام مردم یونان در این مدت متوجه این موضوع نمی‌شدند ؟ « پروتاگوراس » هفتاد سال عمر کرد و چهل سال معلم بود ولی

من تا امروز هم چیزی جز تعریف و تمجید درباره او  
 نه تنها او بلکه عده زیادی از قبیل او که بعضی مرده و بعضی  
 دیگر هنوز زنده اند، مورد تحسین و تمجید همه می باشند.  
 بنا براین آیا جایز است بگوئیم که آنها دانسته یا  
 ندانسته جوانان را ناقص و فاسد ساخته اند و کسانی را که  
 که بعقیده يك عده از مردم، با معرفت ترین اشخاص بن افراد  
 بشر بوده اند، اینقدر احمق و نادان بشماریم؟

آنی توس - نه سقراط، آنها احمق نیستند. احمق  
 جوانهایی هستند که با آنها پول میدهند و احمق تر از آنها،  
 اولیا و خویشان آنها هستند که فرزندان خود را نزد آن  
 سوفیستها میفرستند و بعقیده من احمق ترین همه، کسانی  
 هستند که اینپارا بشهر راه میدهند

سقراط - آنی توس، بگو ببینم، بکی از این سوفیستها  
 بتو بدی کرده است؟ یا بعلت دیگری تا این درجه با آنها دشمنی؟  
 آنی توس - من تا امروز نه خودم با آنها سر و کاری  
 داشتم و نه گذاشته ام که بکنفر از کسانی با آنها مراجعه کند.

سقراط - پس تو هیچگونه رابطه‌ای با آنها نداشته‌ای؟  
آنی توس - در آینده هم نمی‌خواهم داشته باشم.  
سقراط - اگر تو تاکنون آشنایی یا رابطه‌ای با آنها  
نداشته‌ای، پس از کجا میدانی که آنها بدانند.

آنی توس - این کار مشکلی نیست. زیرا من میدانم  
که آنها چگونه افرادی هستند و برای دانستن این مطلب  
احتیاجی بداشتن رابطه با آنها نیست.

سقراط - آنی توس؛ پس لابد تو غیبگو هستی. زیرا  
در غیر این صورت نمیدانم چگونه ممکن است که تو آنها  
را شناسی و معینا بتوانی نسبت با آنها اینطور قضاوت کنی.  
ولی در هر حال موضوع صحبت ما این نبود که مهنون را نزد  
چه کسانی بفرستیم تا بد و فاسد شود بلکه موضوع این بود  
که تو نسبت باین میزبانان خدمتی کنی و باو بگویی که در  
این شهر بزرگ بنزد چه کسانی بروی تا بتواند در قسمت  
تقوی، که لحظه‌ای بیس در باره آن صحبت میکردیم،  
سجائی برسد.

آنی توس - چرا خودت آنها را باو نشان نمیدی ؟  
سقراط - من معلمینی را که او باید با آنها مراجعه کند،  
نشان دادم ولی تو آنها را قبول نداشتی .  
آنی توس - راست است .

سقراط - بسیار خوب . پس حال تو بگو که او نزد کدام  
یک از آتنی ها برود . و لا اقل اسم یکنفر را بگویی .  
آنی توس - چرا اسم یکنفر را ببرم ؟ او بهر شخص  
درست و صدیقی در آتن مراجعه کند، بمراتب بیش از سوفیست  
ها خواهد توانست او را بهتر سازد البته بشرط اینکه او هم  
متابعت کند .

سقراط - آیا این اشخاص که تو آنها را خوب و صدیق  
میشماری، بخودی خود ، یعنی بدون اینکه تعلیم گرفته باشند،  
چنین شده اند ؟ و در عین حال میتوانند چیزی را که خودشان  
تعلیم نگرفته اند بدیگری تعلیم دهند ؟

آنی توس - من معتقدم که اینها این خصوصیات را از  
اسلاف خود - که آنها هم اشخاص خوب و صدیقی بوده اند -

یاد گرفته اند . مگر تو معتقد نیستی که این شهر همیشه مردان  
صدیق و درست داشته است ؟

سقراط - من هم همین نظر را دارم که امروز در این  
شهر مردان خوب و قابل اعتماد بسیار هستند و در گذشته هم  
وجود داشته اند ولی آیا اینها معلم خوبی هم برای صداقت و  
تقوی بوده اند ؟ زیرا موضوع بحث ما این مطلب نیست که  
آیا آدم صدیق و باتقوی در این شهر پیدا میشود یا نه بلکه  
اینست که آیا تقوی آموختنی است یا نه و روی همین موضوع  
است که ما مدتی است بحث میکنیم و در ضمن این بحث  
باین مطلب رسیده ایم که آیا کسانی که باتقوی هستند، میتوانند  
تقوای خود را بدیگران نیز یاد بدهند ؟ یا اینکه نه ، تقوی  
آموختنی نیست و نمیتواند از یکی بدیگری انتقال پیدا کند ؟  
موضوعی که من و مهنون درباره اش تحقیق میکنیم ، این مطلب  
است بنابراین تو هم در حرفهائی که میزنی این مطلب را در  
نظر داشته باش . حال بگو ببینم ، آیا « تمیستو کلس » در نظر تو  
مرد جدی و لایقی بود ؟

آنی توس - بسیار جدی و لایق .

سقراط - آیا معلم لایقی هم بود ؟ زیرا اگر کسی بتواند  
تقوای خود را بدیگران بیاموزد، او هم باید معلم خوبی برای  
تقوی بوده باشد .

آنی توس - البته اگر میخواست ، میتوانست معلم  
خوبی هم باشد .

سقراط - گمان میکنی که او نمیخواست دیگران نیز،  
و مخصوصاً پسر خودش ، خوب و باتقوی شوند؛ یا خیال میکنی  
که او این صفت را از پسرش مضایقه میکرد و باین جهت  
تقوای او را که خودش داشت عمداً به پسرش یاد نداد ؟ مگر تو  
نمیدانی که او برای پسرش 'کله اوپانتوس' معلم اسب سواری  
و تیراندازی گرفته و او را در این فنون بجائی رسانده بود که  
او میتوانست روی اسب ایستاده اسب بدواند و تدر اینحال  
تیراندازی نیز بکند و هزار و یک هنر دیگر که همه را مبهوت  
میساخت از خود نشان دهد ؟ این مطلب را از اشخاص حسن  
نشنیده‌ای ؟

آنی توس - چرا ، شنیده‌ام .

سقراط - بنابراین هیچکس نمیتواند ادعا کند که طبیعت  
پسر او قابل تربیت نبوده است .

آنی توس - ممکن است آنچه میگوئی راست باشد .  
سقراط - بسیار خوب . حال بگو ببینم تاکنون از یکنفر  
شنیده‌ای که بگوید در آنچه «تمیستو کلس» بصیر و لایق بوده  
پسرش «کله او پانتوس» هم بصیر و لایق بوده است؟  
آنی توس - نه ، اینرا نشنیده‌ام .

سقراط - پس باید معتقد باشیم که او میخواست پسرش  
در اسب سواری و تیراندازی استاد شود اما در معرفتی که خود  
او دارا بود - اگر قبول کنیم که یاد دادنی است - نمیخواست  
پسرش را حتی بهتر از یکی از همسایه‌هایش سازد ؟

آنی توس - البته چنین چیزی قابل قبول نیست

سقراط - بنابراین او چنین معلمی است در تقوی ؟  
کسی که تو از بهترین و بزرگترین رجال عصر خودش می-  
شعردی ؟



حال بیا شخص دیگری را در نظر بگیریم: مثلاً «آریسته» -  
ابدس، پسر «لیزیماخوس» را. مگر او بفقیده تو هم مرد صدیق  
و قابل اعتمادی نبوده است .  
آنی توس - البته بوده است .

سقراط - آیا او هم پسرش «لیزیماخوس» را نگذاشت  
در هر چیز که آموختن آن از معلم ممکن بود، بهتر از هر  
آنی تعلیم پیدا کند، اما آیا توانست او را بهتر از دیگران  
سازد؟ تو چون با او محشوری، بهتر از هر کس باید این  
مطلب را بدانی. یا مبنخواهی درباره «پریکلس»، این مرد عالی  
و با معرفت، صحبت کنیم، تو میدانی که او دو پسر تربیت کرده  
است که یکی «پارالوس» است و دیگر «کساتی یوس» .  
آنی توس - آری میدانم .

سقراط - این دو فرزند را، بطوریکه میدانی، اول  
گذاشت اسب سواری بیاموزند و سپس گذاشت موسیقی و ورزش  
و هنرهای دیگر را یاد گرفتند و در این هنرها بیچوجه کمتر  
از دیگران نشدند. ولی آیا او نمیخواست که آنها مردان

لایقی نیز شوند؟ او بدون تردید میخواست . ولی شاید لیاقت  
آموختنی نیست . برای اینکه خیال نکنی فقط عدد معدودی  
قادر باین کار نبوده‌اند، «تو کید یدس» را نیز بخاطر بیاور که او  
هم دوپسر تربیت کرد: «مله زیاس» و «سته فانوس» . او نیز در تعلیم  
آنها از هیچ چیز مضایقه نکرد و یکی را به «کسانتاس» سپرد  
و دیگری را به «اوی دوروس» و در نتیجه آنها هر دو از بهترین  
کشتی‌گران آتن شدند مگر یادت نیست ؟  
آنی توس - آری بادم است که شنیده‌ام .

سقراط - خوب . خیال میکنی او در قسمتهایی که خرج  
بر میداشت ، حاضر بود برای فرزندانش خود معلم پیدا کند  
ولی از تعلیم دادن هنری که مستلزم مخارج نبود ، دریغ میکرد  
و نمیگذاشت آنها در این قسمت تعلیم پیدا کنند ؛ یا اینکه  
گمان میکنی او مردی بی کس و عادی بود و در بین آتنی‌ها و  
متحدین دوست و آشنایی نداشت ؛ او چنانکه میدانم هم  
ثروتمند بود و هم از خانواده بزرگی برخاسته بود ، بنابر  
این اگر تقوی یاد دادنی بود بدون تردید ، اگر خودش هم

بعلت گرفتاری در کارهای دولتی وقت نداشت ، میتوانست از  
بین آتنی‌ها یا ییگانگان معلمینی برای فرزندان خود پیدا کند .  
ولی آنی‌توس عزیز ، بطوریکه میبینی معلوم میشود تقوی اصلاً  
یاد دانی نیست .

آنی‌توس - سقراط ، بنظر من چنین می‌آید که تو بیجهت  
از مردم بد گوئی میکنی . اما اگر از من بشنوی ، بتو توصیه  
میکنم که مراقب خود باشی . زیرا در همه جا و مخصوصاً اینجا ،  
در آتن ، بدی کردن بمردم بمراتب آسانتر از خوبی کردن  
است و من خیال میکنم که تو خود بهتر از من اینرا میدانی .  
سقراط - مه‌نون ، بنظرم آنی‌توس (۱) از من کدورت  
پیدا کرده است . البته این برای من تعجب آور نیست . زیرا  
اولاً خیال میکند که من باین اشخاص ناسزا گفته‌ام و ثانیاً او  
خود را ، نیز جزو آنها میداند . ولی اگر متوجه میشد که ناسزا

---

(۱) - آنی‌توس همان کسی است که بعدها علیه سقراط  
اقامه دعوی کرد و او را بمحکمه کشاند . رجوع شود به کتاب  
«معا که سقراط» (کتابخانه ابن‌سینا)

گفتن یعنی چه ، یقین دارم که گذرتش هم رفع میشد اما متأسفانه باین نکته واقف نیست . حال تو بگو بینم آیا در شهر شما نیز اشخاص صدیق و مورد اعتماد پیدا میشوند ؟  
مه‌نون - البته .

سقراط - بسیار خوب . آیا آنها هم خود را بعنوان معلم عرضه میدارند و میگویند که تقوی یاد دادنی است ؟  
مه‌نون - نه سقراط ، بهیچوجه . بلکه گاهی اظهار میکنند که تقوی آموختنی است و گاهی هم میگویند آموختنی نیست .

سقراط - پس اینها را که خودشان هم در این خصوص نظر واحدی ندارند ، باید معلم تقوی شناخت ؟  
مه‌نون - بنظر من نه !

سقراط - درباره سوفیست‌ها که خود را بعنوان معلم تقوی معرفی میکنند ، چه عقیده داری ؟ آیا آنها را بمعلمی قبول داری ؟

مه‌نون - سقراط ، من گریاس را از این جهت میسندم

که او هرگز چنین ادعائی نمیکند و بکسانی هم که چنین ادعائی میکنند، می‌خندد. او معتقد است که فقط در فن سخنوری می‌تواند بدیگران تعلیم دهد.

— سقراط پس توهم سوفیست‌ها را بمعلمی نمی‌پذیری؟  
مه‌نون — من نمی‌توانم در این باره صریحاً چیزی بگویم. وضع من هم مانند وضع اغلب مردم است. گاهی خیال میکنم که واقعاً چنین‌اند و گاهی هم عکس این را. سقراط — خیال مکن که تنها تو و سایر رجال چنین می‌اندیشید و گاهی تقوی را آموختنی می‌پندارید و گاهی عکس آن. زیرا «ته اولک نیس» شاعر نیز چنانکه میدانم همینطور می‌اندیشد.

مه‌نون — در کدام شعر؟

سقراط — در اشعار محزونتر، آنجا که می‌گوید:  
«با کسانی هم کاسه وهم پیاله باش، و به کسانی خدمت کن که لیاقت دارند زیرا خوبی را از خوبان می‌شود آموخت. اگر با بدان بنشینم، عقلی هم که داری از دستت خواهد رفت».

در اینجا طوری صحبت میکند که گویی تقوی باد  
دادنی است .

مه نون - آری ، چنین است .  
سقراط - اما در جای دیگر ، نظر دیگری ابرار  
میکند . آنجا که میگوید : « اگر میشد عقل را ساخت و در مغز  
انسان کار گذاشت ، چه پاداش عالی و بزرگی نصیب کسی  
میشد که از عهده این کار بر میآمد ! و هرگز ممکن نبود که  
کسی از فراد اصیل است ، بد نام و ضایع شود . اما از راه تعلیم  
و تربیت نمیتوان بد را خوب ساخت » میبینی چطور در اینجا  
راجع بهمان موضوع عقیده ای برخلاف عقیده سابق خود  
اظهار می کند ؟

مه نون - آری ، واضح است .  
سقراط - آیا علم دیگری را هم میتوانی نام ببری که  
کسانی که خود را معلم آن میدانند ، نه تنها از طرف دیگران  
بمعلمی پذیرفته نشوند بلکه حتی خودشان نیز چیزی از آن علم  
نفهمند و در همان رشته که ادعای معلمی آنرا دارند ، جاهل

و نادان تلقی شوند<sup>۱</sup> (۱) اما کسانی هم که باستانی در آن رشته معروف اند، گاهی مدعی باشند که آن رشته یاددادی نیست و گاهی بگویند یاد دانی است؟ آیا میتوانی کسانی را بمعلمی این رشته پذیری که درباره موضوع همین رشته اینقدر مبهم و مشوش فکر کنند؟

مه نون - بیچوجه سقراط .

سقراط - پس اگر نه سوفیست ها را بتوانیم معلم تقوی بشماریم و کسانی را که خوب و صدیق اند، در اینصورت باید گفت که معلم دیگری هم برای تقوی وجود ندارد .

مه نون - همینطور است که میگوئی .

سقراط - اما اگر معلمی نباشد ، واضح است که شاگردی هم وجود نخواهد داشت

مه نون - صحیح است .

سقراط - در این مورد توافق نظری پیدا کرده بودیم که آنچه معلم دارد و نه شاگرد ، قابل تدریس هم نخواهد بود .

---

۱ - منظور سوفست ها هستند (مرحله)

مه‌نون - آری .

سقراط - و در نتیجه بحث ثابت شد که معلمی برای این کار وجود ندارد .

مه‌نون - صحیح است .

سقراط - اگر معلمی نباشد ، شاگردی هم نخواهد بود ؟

مه‌نون - نه .

سقراط - بنابراین تقوی آموختنی نیست .

مه‌نون - اگر بحثی که کردیم صحیح باشد ، این نتیجه

هم صحیح خواهد بود . اما سقراط من در حیرتم از اینکه

آیا واقعاً هم در هیچ جا مرد با تقوایی وجود ندارد ؟ و اگر

هست از چه راه توانسته است تقوی را بدست آورد ؟

سقراط - مه‌نون ، بنظر من چنین می‌آید که من و تو

اشخاص فوق‌العاده‌ای نیستیم و معلوم میشود که نه‌گرگیاس

بتو تعلیم درست و حسابی داده و نه «پرو دیکوس» بمن . بنابراین

بگذار اقلاً خودمان بفکر خود باشیم و تحقیق کنیم و ببینیم

که چه شخصی میتواند ما را بنحوی بهتر از این سازد که



هستیم . حقیقة عجیب و خنده آور است که ما در ضمن بحث  
بیک نکته توجه نکردیم و آن این است که : فقط در سایه  
معرفت نیست که امور بشر بخوبی پیشرفت میکند بلکه  
بوسیله چیز دیگری هم ممکن است این امر انجام پذیر باشد .  
و بهمین علت بوده است که نتوانسته ایم بفهمیم که از چه راه  
میتوان با تقوی شد .

مه نون - سقراط ، منظور ت چیست ؟

سقراط - منظورم این است که : اشخاص با تقوی باید  
مفید نیز باشند و ما هر دو این مطلب را تصدیق کرده ایم  
اینطور نیست ؟

مه نون - آری .

سقراط - و در صورتی مفید خواهند بود که بتوانند  
امور مملکتی ما را خوب هدایت کنند . این را نیز پس از  
این تصدیق کرده ایم .  
مه نون - آری .

سقراط - اما اینکه ، فقط کسی میتواند خوب هدایت

کند که عالم باشد، بنظر من این را درست نگفته‌ایم.

مه‌نون - چطور.

سقراط - اکنون توضیح بیشتری میدهم. اگر کسی

راه «لاریزا» یا هر جای دیگری را بداند و عده‌ای را در این راه

رهبری کند، البته درست رهبری خواهد کرد.

مه‌نون - آری.

سقراط - اما اگر کسی این راه را نرفته ولی معینا

تصور صحیحی از این راه داشته باشد، آیا او نیز خواهد توانست

دیگران را راهنمایی کند؟

مه‌نون - البته خواهد توانست.

سقراط - بنابراین کسی که تصور صحیحی از راه دارد

با کسی که راه را می‌شناسد، یعنی عالم بآن است، فرقی از

لحاظ رهبری نخواهد داشت؟

مه‌نون - البته نه.

سقراط - پس برای اینکه ما بتوانیم عملی را درست

انجام دهیم، تصور صحیح هم عینا مثل معرفت خواهد توانست بما

که مک کند و همین است نکته‌ای که هایش از این، یعنی موقعی که صحبت از تهوی بود، بآن توجه نداشتیم می‌گفتیم و که فقط معرفت ما را قادر می‌سازد باینکه درست عمل کنیم. اما بطوریکه می‌بینی نظر صحیح هم عین همین کمک را بسامی‌کند. مه‌نون - آری، چنین بنظر می‌رسد.

سقراط - بنابراین فایده تصور صحیح کمتر از معرفت نیست.

مه‌نون - این صحیح است. ولی قضیه اینجاست که کسیکه معرفت دارد همیشه بمقصد میرسد در صورتیکه کسیکه روی تصور می‌رود ممکن است برسد یا نرسد.

سقراط - مگر ممکن است که کسیکه تصور صحیح دارد، تا موقعیکه این تصور در او باقی است، بمقصد نرسد؟ مه‌نون - آنچه می‌گوئی کاملاً روشن است. ولی تعجب من از این است که معه‌ذا بمعرفت بیشتر از تصور ارزش داده میشود و این چیز دیگری غیر از آن دانسته میشود.

سقراط - میدانم چرا تعجب میکنی. میخواهی علت

آنرا بگویم؟

مه‌نون - آری بگو .

سقراط - برای اینکه تو به مجموعه تصاویر «دای دالوس» (۱)

توجه نکرده‌ای . شاید آن تصاویر در شهر شما نباشد؟

مه‌نون - منظور چیست؟

سقراط - منظور من اینست که این تصاویر نیز تا

موقعیکه بهم بسته نشده‌اند ، باقی نمیمانند و فرار میکنند ،

ولی وقتی بهم بسته شدند دیگر نمیتوانند فرار کنند .

مه‌نون - خوب . بعد؟

سقراط - بنابراین تصاویری که بهم بسته نشده‌اند ارزشی

ندارند زیرا فرار میکنند ولی تصاویری که بهم بسته شده‌اند

گرانها میباشند زیرا آثار زیبایی هستند . حال لابد میخواهی

(۱) هنرمند افسانه‌ای یونان . میگویند او بود که باغ

فراموشی را برای «لی‌نوتاروس» بنا کرد . او پسرش بالهائی

نیز اختراع کرده بودند که بوسیله آنها می‌توانسته‌اند از روی

دریا پرواز کنند . (مترجم)

بدانی که این مطالب چه ربطی با موضوع ما دارد؛ قضیه اینجا است که تصورات و نظریات صحیح هم تا موقعی که فرارنگردانند ارزش دارند و اثر خوب میبخشند. اما آنها منت درازی در نزد انسان نمیانند مگر اینکه بوسیله پایه‌ای بهم بسته شوند و این پایه، مه‌نون عزیز، همان یاد آوردن است که پیش از این در باره آن صحبت کردیم. ولی بعد از آنکه بهم بسته شدند، تبدیل به معرفت میشوند و باقی میمانند و بهین جهت است که به معرفت پیش از نظر صائب ارزش داده میشود و فرق آنها در همین پایه داشتن و پایه نداشتن است.

مه‌نون - سقراط، بخدا باید همینطور باشد که می‌گویی، سقراط - من اینرا یقین نمیدانم و فقط حدس میزنم که چنین باشد. اما در اینکه نظر صائب به معرفت فرق دارد، هیچگونه تردیدی ندارم بلکه اگر من بخواهم ادعای دانستن چیزی را بکنم، آن چیز همین خواهد بود.

مه‌نون - البته حق با تو است.

سقراط - آیا در این قسمت هم حی با من بود که گفتم:

عملی که ما برهبری نظریات صحیح انجام دهیم بدتر از عملی  
نخواهد بود که برهبری علم و شناسائی بانجام برسانیم ؟  
مه نون - آری ، این نیز صحیح است .

سقراط - بنابراین در عمل فرقی نمیکند که صاحب  
نظر باشیم یا صاحب معرفت ؟ وفایده ای که از آن حاصل میشود  
کمتر از فایده این نخواهد بود ؟  
مه نون - بیچوجه .

سقراط - و هر د صدیق و قابل اعتماد ، چنانکه پیش از  
این مسلم ساختیم ، مفید است ؟  
مه نون - آری

سقراط - اگر انسانها نه فقط در سایه علم و شناسائی  
بلکه بواسطه صاحب نظری نیز بتوانند با تقوی و مفید باشند ،  
و هیچیک از این دو نیز جزء طبیعت بشر نبوده و با او خلق نشده  
باشد و در عین حال هیچیک آموختنی و اکتسابی نیز نباشند  
با تو خیال میکنی که مایکی از این دو را خلقتاً دارا هستیم ؟  
مه نون - نه ، من چنین خیال نمیکنم .

سقراط - اگر ما آنها را خلقتاً دارا نباشیم ، پس کسانی  
هم که خوبند ، خلقتاً نیست که خوبند ؟  
مهنون - البته نه .

سقراط - اگر خلقتاً خوب نیستند ، پس باید ببینیم که  
آیا آن آموختنی است ؟  
مهنون - آری .

سقراط - و بطوریکه دیدیم ، تقوی در صورتی قابل  
تعلیم میبود که علم و شناسائی باشد .  
مهنون - آری .

سقراط - اگر قابل تعلیم بود میبایستی معلمی نیز برای  
آن وجود داشت باشد و اگر معلمی برای آن نباشد قابل  
تعلیم نیز نخواهد بود .

مهنون - صحیح است .

سقراط - ولی ما دیدیم که معلمی برای آن وجود  
ندارد .

مهنون - آری ، چنین است .

سقراط - و بهمین جهت نتیجه گرفتیم که تقوی نه دانستن  
است و نه قابل تعلیم .

مه نون - آری .

سقراط - ولی اینکه آن خوب است ، این را هر دو  
تصدیق کردیم .

مه نون - آری .

سقراط - و آنچه مفید و خوب است ، شایسته است که  
رهبر ما باشد ؟

سقراط - و فقط این دو یعنی علم و نظر صائب ، میتوانند  
ما را درست رهبری کنند . و کسانی که صاحب اینها هستند  
میتوانند رهبر ما باشند زیرا آنچه بر حسب تصادف انجام میگردد ،  
انجام آن بوسیله رهبری بشر نیست . بشر هم فقط در صورتی  
میتواند رهبری کند که یکی از این دو را دارا باشد : علم یا  
نظر صائب .

مه نون - آری ، چنین بنظر میآید .

سقراط - اما تقوی اگر قابل تعلیم نباشد ، علم و شناسایی



نیز نخواهد بود .

مه نون - آری اینطور است .

سقراط - پس ، از دو چیز که خوب و مفید شناخته شد ، باید یکی را کنار گذاشت و معتقد شد که در زندگی علم نمیتواند رهبر قرار گیرد .

مه نون - بعقیده من هم نمیتواند .

سقراط - بنابراین رجالی از قبیل «تمیستوکلس» و سایرین ، که «آنی توس» با آنها اشاره کرد ، در سایه علم و شناسائی نبوده که توانسته اند مملکت خود را رهبری کنند و بهمین علت هم قادر نبودند که دیگران را نیز مثل خود سازند . زیرا خودشان نیز در سایه معرفت نبود که چنین بودند .

مه نون - آنچه میگوئی صحیح بنظر میآید

سقراط - پس اگر در سایه علم و معرفت نبوده باشد جز صاحب نظری چیز دیگری باقی نمیماند و بنابراین باید گفت که رجال سیاسی فقط بواسطه صاحب نظری میتوانند مملکت داری کنند ، بدون اینکه از حیث شناسائی حقیقی بهتر از

غیب‌گویان ورمالان باشند: زیرا غیب‌گویان نیز خیلی چیزهای  
راست میگویند بدون اینکه درباره آنچه میگویند، چیزی  
بدانند.

مه‌نون - ممکن است چنین باشد -

سقراط - مه‌نون، آیا نباید اینها را موجودات آسمانی  
خواند وقتی که می‌بینیم که بدون اینکه از علم بهره‌ای داشته  
باشند میتوانند بگفتار و عمل کارهای بزرگی انجام دهند؟  
مه‌نون - البته.

سقراط - بنابراین، خلاف حق نخواهد بود اگر ما  
غیب‌گویان و شعرا را انسان‌های آسمانی بدانیم و همچنین رجال  
سیاسی را. و قبول کنیم که خدا در آنها مسکن دارد و نفس  
خدا در آنها دمیده شده و آنها را بذوق آورده است. زیرا  
اینها بوسیله حرف و نطق میتوانند کارهای بزرگی انجام دهند  
بدون اینکه درباره آنچه میگویند، چیزی بدانند.

مه‌نون - البته باید آنها را چنین دانست.

سقراط - مه‌نون، زنها نیز کسانی را که صاحب نفوس

نند انسان‌های آسمانی میخوانند و همچنین «لاکه دعوتیها»  
 که بخواهند از کسی بمناسبت تقوایی که دارد تعریف و  
 مدح کنند ، میگویند که او موجودی آسمانی است .  
 مه‌نون - بطوریکه دیدیم ، حق دارند آنها را چنین  
 و آنند. ولی گمان میکنم «آنی توس» هنوز از تو مکدر است.  
 سقراط - این موضوع برای من اهمیتی ندارد . با او  
 بروز دیگر صحبت خواهیم کرد . حال اگر ما بحث خود  
 صحیح پایان برده باشیم ، این نتیجه بدست می‌آید که  
 وی نه جز ، طبیعت ما است و نه قابل تعلیم میباشد بلکه فقط  
 نتیجه اراده و الهام خدائی در بشر جایگزین میشود و  
 گر جز این بودمی بایستی لااقل یکی از رجال سیاسی توانسته  
 باشد که شخص دیگری را نیز رجل سیاسی سازد . اما اگر  
 چنین کسی وجود داشته باشد در این صورت بایستی او را در  
 میان همه مردم شیشه «تره‌زیاس» در قصه هومر بدانیم که یگانه  
 زنده‌ای در میان مردگان بود و تنها کسی بود که قدرت درک  
 داشت در حالی که دیگران فقط سایه‌های لرزانی بودند

از لحاظ تقوی وضع چنین کسی در مقابل دیگران ه  
 وضع يك موجود حقیقی در مقابل سایه‌ها خواهد بود  
 مه‌نون - سقراط ، بسیار عالی صحبت می‌کنی  
 سقراط - پس مطابق تحقیقی که کردیم ، باید گفت  
 نفوی بستگی با ارادهٔ خداوندی دارد که در بشری مسکن ک  
 یا نه . و جزئیات این مطلب را وقتی خواهیم توانست ندا  
 که پیش از اینکه سؤال کنم ارجه راه آسان می‌تواند تقو  
 را بدست آورد ، تحقیق کنیم و ببینیم که اصلاً خود نفوی چیست  
 ولی اکنون وقت آن رسیده که من بجائی بروم ، وسعی ک  
 که در عیاب من عمدهٔ خود را در این باره برای «آنی نور  
 تشریح کنی شاید این امر باعث شود که او نرم‌تر و آرام‌تر شود  
 تو اگر او را متقاعد سازی ، بمل آتن نیز خدمت بزرگی  
 نمودی